

بازرگان در عرصه معرفت لیبرال نبود

کار شده در مجله نسیم بیداری، شماره ۴۴، بهمن‌ماه ۹۲

تعامل باورهای دینی و رفتارهای سیاسی مهندس بازرگان را چطور ارزیابی می کنید؟ فکر میکنید رفتارهای سیاسی او متأثر از باورهای دینی اش بود یا او تلاش می کرد تا بر مبنای رویکرد سیاسی مدرن خودش قرائت تازه ای از دین داشته باشد؟

وقتی راجع به مرحوم بازرگان سخن می گوئیم باید سه دوره را از هم تفکیک کنیم. اول دوران پیش از انقلاب و تجربه ایشان در مواجهه با حکومت پهلوی که با اعتراض نسبت به آنچه در کشور جاری و ساری بود، همراه گشت. به همین دلیل آن بزرگوار رنج زندان و تبعید را بر خود هموار کرد؛ دوران انقلاب ۵۷ که به فرمان آیت الله خمینی نخست وزیر دولت موقت شد. این دورانتا پایان نمایندگی مجلس ایشان به درازا انجامید. دوره سوم؛ ایامی است که بازرگان منصب سیاسی ندارد و در کسوت یک شهروند وقایع سیاسی را رصد می کند و در عین حال درباره دین و از جمله رابطه میان دینت و سیاست می اندیشد. محصول این تأملات در مقاله "خدا و آخرت، تنها هدف بعثت انبیا" که در اواخر عمر ایشان منتشر شد، بروز یافته است - که البته بعدا به اصرار دوستان ایشان عنوان مقاله به "خدا و آخرت، هدف بعثت انبیا" تغییر نام یافت. مرحوم بازرگان روزگاری که "بعثت و ایدئولوژی" را می نوشت و فعالیت سیاسی می کرد و به همراه همفکرانش در اردیبهشت سال ۴۰ نهضت آزادی را تاسیس کرد، به گواهی نوشته ها و سلوک سیاسی اش از ارتباط ارگانیک و وثیق میان نهاد دینت و نهاد سیاست سخن می گفت. هر چند نظریه هایی مثل ولایت فقیه را که از حکومت دینی صراحتا سخن می گوید و دفاع می کند، در سخنان و نوشته های مرحوم بازرگان نمی بینیم؛ در عین حال بازرگان بر این باور است که دینت نقش آفرینی جدی در قلمرو سیاست دارد. پس از انقلاب ایشان نخست وزیر و نماینده مجلس شد. پس از استعفا از دولت موقت رفته رفته از سیاست رسمی فاصله گرفت. احتمالا تجربه زیسته در ذیل جمهوری اول و سال های ابتدایی پس از وفات آیت الله خمینی ایشان را به آنجا رساند که مقاله "خدا و آخرت هدف بعثت انبیا" را بنویسد. این مقاله هدف اصلی دین را متوجه آخرت می داند؛ چنانکه عرض کردم و در عنوان اولیه مقاله هم آمده، خدا و آخرت تنها هدف بعثت انبیا قلمداد شده است؛ اما ایشان بعدا قید "تنها" را برداشتند.

تصور می کنم می توان بازرگان متقدم را از بازرگان متاخر جدا کرد. در بازرگان متاخر نه اینکه دینت از سیاست منفک باشد و این دو مقوله رابطه ای با هم نداشته باشد؛ بازرگان به رابطه میان دینت و سیاست باور داشت، اما به رابطه میان نهاد دینت و نهاد حکومت و به آن میزان از نقش آفرینی برای دین در روزگاری که "بعثت و ایدئولوژی" را می نوشت قائل بود، دیگر اعتقاد نداشت. از اینرو، چنانکه درمی یابم می توان از بازرگان متقدم در برابر بازرگان متاخر سخن گفت. البته یاران ایشان در نهضت آزادی با این تفکیک چندان بر سر مهر نبودند و احیانا الان هم نیستند. در عین حال نوید بازرگان، فرزند ایشان در گفت و گویی با نشریه «مهرنامه»، تصدیق کرد که می توان در کارهای فکری پدرش چنین تحولی را سراغ گرفت. بازرگان با استناد به آیات قرآن و سیره پیامبر و ائمه به اینجا رسید که هدف از بعثت انبیا، اولاً و بالذات حکومت کردن نبوده، بلکه انذار و تبشیر مردم نسبت به آخرت بوده است. بنا بر تلقی بازرگان، وعده های دنیوی فراوان و استخراج حکومت از دینت در دستور کار پیامبران نبوده است.

بطور خلاصه، داوری درباره بازرگان متقدم و بازرگان متاخر در این باب با هم متفاوت است. ایشان ادوار گوناگونی را در زندگی خود تجربه کرده؛ دوره ای که سمت سیاسی ندارد و مبارزه سیاسی می کند، دوران نخست وزیری و نمایندگی که در کسوت یک

سیاستمدار فعالیت می کند و دورانی که از سیاستمداری فاصله گرفته و به نظریات جدیدی می رسد که در سال های پایانی عمر خود منتشر می کند. بدین معنا، خصوصا اگر دوران اول را با دوران سوم مقایسه کنیم، احکام مختلفی را می توان درباره نسبت میان دیانت و سیاست در نظام فکری و سلوک سیاسی مرحوم بازرگان سراغ گرفت.

برخی معتقدند که استفاده های سیاسی و مدنی مهندس بازرگان از قرآن چندان متکی بر سیر آیات قرآن و پژوهش های خودش در این زمینه نبوده است. به عبارتی این عده معتقدند که مرحوم بازرگان مواجهه گزینشی با اسلام داشته است و آزادی خواهی بازرگان آزادی خواهی نیست که بر اساس سیر تکوینی آیات باشد. شما معتقد به این نگاه گزینشی به اسلام چه در بازرگان متقدم و چه در بازرگان متاخر هستید؟

اگر ایرادی به مهندس بازرگان درباره چگونگی خوانش قرآن وارد باشد، به نظر من جایی است که ایشان می کوشد رابطه میان علم و دین را با عنایت به دستاوردهای ترمودینامیک و علوم تجربی جدید سراغ بگیرد و توضیح دهد. با نهایت احترامی که برای ایشان قائل هستم، تصور میکنم اشکال روش شناختی جدی ای در اینجا وجود دارد مبنی بر اینکه متن قرآن در دنیای رازآلود شکل گرفته و مبانی و مبادی انسان شناختی و معرفت شناختی و وجود شناختی آن از یک متافیزیک ستر و دنیایی رازآلود نشأت می گیرد. در مقابل دنیای جدید و علم تجربی جدید که از چند صد سال پیش بین سو شکل گرفته؛ اگرچه نمی توان گفت ضد دینیست؛ اما مبادی و مبانی آن غیردینی است و در دل یک دنیای راززدایی شده شکل گرفته. به تعبیر ویتگنشتاین این دو مقوله، متعلق به دو بازی-زبانی (language-game) مختلف اند و احکام یکی را به دیگری تسری دادن بدون تنقیح مبانی و مبادی، رهگشا و موجه نیست. به تعبیر ویتگنشتاین، کسی که چنین می کند دچار خطای گرامری (grammatical mistake) می شود. فکر می کنم داوری و صورت بندی نزاع میان علم و دین نزد کسانی چون یان باربور در کتاب "علم و دین" و یا برخی از فیلسوفان علم و دین معاصر روشن تر و موجه تر باشد. مرحوم بازرگان در تقریر مباحث خود درباره نسبت میان علم جدید و دین دچار این خطای گرامری شده است. اما در باب نسبت میان دیانت و حکومت، آنچه شما از آن تحت عنوان انتخاب گزینشی آیات اشاره کردید، من چنین تصویری ندارم.

مثلا وقتی مرحوم بازرگان درباره آزادی خواهی و حقوق بشر صحبت میکند چگونه؟

اگر چنین استفاده ای از آیات شده باشد، در ذیل همین اشکال روش شناسانه و «خطای گرامری» قرار می گیرد؛ یعنی آمیختن احکامی که متعلق به دو گفتمان و در دو جهان مختلف است. در عین حال باید انصاف داد که بازرگان دموکرات بود؛ چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، این سازوکار دموکراتیک به خلق و خوی آن بزرگوار هم برمی گشت. بازرگان چندان در پی استخراج آموزه های دموکراتیک از متن دینی نبود؛ خلق و خو و مشی او دموکراتیک بود. در عین حال این مشی را متناسب و متلائم با روح دیانت و متن مقدس نیز می انگاشت. باید توجه داشته باشیم که مشی بازرگان با کوشش هایی که مرحوم شریعتی راجع به دموکراسی و نسبت آن با مقولاتی چون بیعت و شورا و استخراج این مقولات از متون دینی انجام می داد، تفاوت دارد. بازرگان در اینجا چندان سرمایه گذاری نکرده، چون مسئله او بیشتر رابطه میان علم تجربی و دین بود. در باب مشی و سازوکار دموکراتیک، هم روحیه او، هم تجربه زیسته او، هم استنباط او از متون دینی بر این مهم دلالت می کرد. اما شریعتی کوشید مفاهیم علوم اجتماعی و سیاسی جدید را از دل دین استخراج کند. بحثی که در باب بیعت و شورا می کرد و امت و امامت را نوعی دموکراسی هدایت شده می انگاشت، در همین راستا بود. اما مرحوم بازرگان بیشتر دلمشغول رابطه علم و دین بود؛ من در آثار ایشان ندیده ام با روش یاد

شده صراحتاً از حقوق بشر سخن گفته و آنرا از متن مقدس استخراج کرده باشد. اگر بازرگان چنین تصویری از حقوق بشر به دست داده باشد، «خطای گرامری» در اینجا هم مصداق پیدا می کند.

شما در مقاله «بازرگان متأخر در برابر بازرگان متقدم» که چند سال پیش منتشر شده، با اشاره به آخرین سخنرانی مهندس بازرگان در سال ۷۱ با عنوان "دین و آخرت، هدف انبیا" گفته اید که بازرگان متأخر به سکولاریسم سیاسی رسیده بود. اگر چنین فرضی درست باشد مرحوم بازرگان به عنوان یک روشنفکر دینی به جدایی دین از سیاست معتقد بود یا جدایی دین از حکومت و یا هر دو؟

چنانکه می فهمم بازرگان متأخر به سکولاریسم سیاسی رسیده بود. البته از این اصطلاحات استفاده نمی کرد، همانطور که یکی از پیشگامان اخلاق سکولار در کشور ما در دوران معاصر مرحوم علامه طباطبایی بوده است. برای اینکه از اخلاق مستقل از دین سخن می گفت و قائل به حسن و قبح اخلاقی و ادراکات اعتباری مستقل از دیانت بود. البته این عنوان را او به کار نمی برد و شاید خرسند هم نباشد که کسی به کار برد، اما لازمه سخنان ایشان در مقاله ششم «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، موسوم به «ادراکات اعتباری»، چنانکه نوشته ام،^۱ نوعی برکشیدن و بر صدر نشان دادن اخلاق سکولار است. اخلاق مستقل از دین که به لحاظ وجودشناسانه و معرفت شناسانه در باب ارزش های اخلاقی و حجیت معرفت شناختی دعاوی اخلاقی سخن می گوید. بر همین سیاق مرحوم بازرگان هم که معتقد است هدف اصلی بعثت پیامبران خدا و آخرت بوده، لازمه سخنش تفکیک نهاد دیانت از نهاد حکومت است؛ همین میزان برای سکولار سیاسی بودن کفایت می کند. روشن است که بازرگان مرد دینداری بود و به ساحت قدسی هستی و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی باور داشت و بدین معنا سکولار و دهری مسلک نبود. اما به نظر می رسد به تفکیک و جدایی نهاد دین از نهاد حکومت رسیده بود.

اما تفکیک دیانت از سیاست امری جدا از تفکیک نهاد دین از نهاد سیاست است. در حقیقت اگر تفکیک نهاد دیانت از نهاد حکومت امری اختیاری باشد و بتوان از آن سخن گفت؛ رابطه میان دیانت و سیاست، بر خلاف رابطه میان دیانت و حکومت امری اختیاری نیست؛ بدین معنا که از دل هر جامعه ای می جوشد. اگر جامعه ای دینی باشد، لاجرم ارزش های دینی در سیاستش ریزش می کند، اگر هم جامعه به نحو اغلبی دیندار نباشد، ارزش های دینی به نحو طبیعی در سیاستش ریزش نمی کند. کسی نمی تواند این دو را از هم جدا کند و یا به هم متصل کند و بچسباند. اگر جامعه ای به نحو اغلبی و اکثری غیر دینی باشد، ارزش های دینی و اخلاقی متخذ از دیانت در سیاستش ریزش نمی کند. برای مثال در جامعه آمریکا با دولتی سکولار مواجهیم، یعنی نهاد دیانت از نهاد سیاست جداست و رییس جمهور، مستظهر به رای مردم است و در یک انتخابات دموکراتیک برگزیده می شود. اما در همین جامعه که نهاد دیانت از نهاد حکومت جداست، دیانت از سیاست جدا نیست. به همین دلیل است که موضوع سقط جنین نه در این دوره و دوره قبل انتخابات ریاست جمهوری، بلکه دهه هاست که از موضوعات مورد توجه کاندیداهای دو حزب رقیب دموکرات و جمهوری خواه است؛ به نحوی که هریک می کوشد برای قانع کردن طرفداران خویش موضع خود را در این باب توضیح بدهد. چه جمهوری خواهان که می گویند با سقط جنین مخالفند و نمی خواهند آن را قانونی کنند و چه دموکرات ها که با سکولارها در این باب هم دلی بیشتری دارند، می کوشند توضیح دهند که با قانونی شدن سقط جنین مخالف نیستند. اگر قریب به پنجاه درصد جامعه

۱. نگاه کنید به: سروش دباغ، "بازرگان متأخر در برابر بازرگان متقدم" و "حجاب در ترازوی اخلاق" در لینک های زیر:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/161.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/217.pdf>

آمریکا دینی نبود، این مسئله در مهم ترین کمپین انتخاباتی که هر چهار سال یک بار اتفاق می افتد، نقش آفرینی نمی کرد. اما در کشور سوئد که جامعه دینی نیست، در مبارزات انتخاباتی، موضوع سقط جنین محلی از اعراب ندارد؛ در واقع اینگونه نیست که با طرح آن عده ای بتوانند رای مردم را با خود همراه کنند و نتیجه انتخابات را تحت تاثیر قرار دهند. علاوه بر این، در میان کشورهای مسلمان، می توان ترکیه را مثال زد که جامعه ای دینی است و در عین حال با دولت سکولار اداره می شود؛ اما در آنجا دیانت از سیاست جدا نیست. اگر در سوئد دیانت از سیاست جداست به این دلیل است که بخش کثیری از شهروندان، دیندار نیستند. باید به خاطر داشته باشیم که دیانت، در همه شئون زندگی ریزش می کند از جمله در سیاست. در جامعه آمریکا و ترکیه با اینکه دولت سکولار است و نهاد دیانت از نهاد سیاست جداست، اما دینداری مردم در شئون مختلف زندگی ریزش می کند، از جمله در سیاست ورزی شان. بدین معنا تصور می کنم مرحوم بازرگان قائل به جدایی دیانت از سیاست نبود؛ هم از آن حیث که دیندار بود و هم از این حیث که تصویر درست و مطابق با واقعیتی از جامعه خود داشت و بر این باور بود که ارزش های دینی در سیاست ورزی به نحو طبیعی و بدون تکلف ریزش می کند؛ اما از سوی دیگر قائل به تفکیک نهاد دیانت از نهاد سیاست بود.

با این حساب می توان بازرگان متاخر را نماد ظهور نسل جدیدی از جریان روشنفکری دینی ایران به حساب آورد؟ به این معنا که تا پیش از ظهور بازرگان متاخر، روشنفکران دینی همچون شریعتی و حتی خود بازرگان جوان نگاهی حداکثری به دین داشته و به تئوری دین برای دنیا باور داشتند و در پی تشکیل "حکومت دینی" بودند اما با ظهور بازرگان متاخر و روشنفکران بعد از او همچون عبدالکریم سروش جریان روشنفکری دینی به تفکیک نهاد دین از نهاد حکومت و سکولاریسم سیاسی روی آورد؟

بله می شود این را گفت. گرچه مرحوم بازرگان از منظر خود در سال های آخر عمر به این نتیجه رسیده بود. عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری و بعدا محسن کدیور هم این مسئله را در نوشته های خود آورده اند. در دو دهه اخیر این موضوع توسط روشنفکران دینی به تفصیل توضیح داده شده که شخص می تواند دیندار و به قول سعید حجاریان "مسلم سکولار" باشد؛ یعنی از سویی مسلمان باشد و از سویی دیگر سکولار و قائل به تفکیک نهاد دیانت از نهاد سیاست. عبدالکریم سروش این مسئله را در «مدارا و مدیریت» طرح کرده و هرچه جلوتر آمده مسئله برایش روشن تر شده تا تعبیر «حکومت فرادینی» که در سالیان اخیر به کار میبرد متضمن همین معنا است. به نزد سروش باید «سکولاریسم فلسفی» را از «سکولاریسم سیاسی» تفکیک کرد، لازمه این تفکیک این است که کسی می تواند به لحاظ سیاسی سکولار باشد و قائل به جدایی نهاد دیانت از حکومت؛ اما سکولار فلسفی نباشد و هستی را واجد ساحت قدسی بداند. مجتهد شبستری در «نقدی بر قرائت رسمی از دین» و «تاملاتی در قرائت انسانی از دین» و سعید حجاریان در «از شاهد قدسی تا شاهد بازاری» همین مسئله را توضیح داده اند. می شود گفت امروزه این امر بدل به گفتمان غالب در روشنفکری دینی متاخر شده و نحله های گوناگون این خانواده روشنفکری، کم و بیش بر این رای هستند.

در واقع سوال من این است که با ظهور بازرگان متاخر است که این جریان نمود پیدا می کند؟ چون پیش از او کسی در این باب مسئله ای را طرح نکرده بود؟

می شود گفت آغاز طرح این مسئله با بازرگان متاخر بود. بحث های مرحوم بازرگان صبغه الهیاتی و فلسفی نداشت و قرآن شناسانه بود. وقتی به روشنفکران دینی متاخر می رسیم، مسئله نزد آنها صبغه معرفت شناسانه، الهیاتی، جامعه شناسانه و فقهی پیدا می کند؛ هر چهار نفری که نام بردم از زوایای متفاوتی به این موضوع پرداخته اند. کار سروش و مجتهد شبستری بیشتر الهیاتی و فلسفی

است، کدیور فقه شناسانه و حجاریان جامعه شناختی است. اما مرحوم بازرگان از هیچ یک از این مناظر به موضوع نپرداخته، بلکه بیشتر بحث قرآنی کرده و مبتنی بر سیره پیامبر و تاریخ زندگی ائمه و آیات قرآن بحث خود را تقریر کرده است. در عین حال می شود گفت که بازرگان متأخر سلسله جنبان تلقی ای بود که در دهه های ۷۰ و ۸۰ شمسی سربرآورد و امروزه به گفتمان مسلط تبدیل شده است.

به این ترتیب می توان عبدالکریم سروش را ادامه بازرگان متاخر دانست؟

بله می شود، در عین حال بازرگان و سروش، هر یک با صورت بندی خاص خود به مسئله پرداخته اند. یعنی فرآورده های این دو متفکر با هم کم و بیش یکسان است اما فرایندی که طی کردند با یکدیگر متفاوت است. سروش دین شناسی اش را با طرح مقوله «انتظارات ما از دین» و نسبت میان معارف دینی و معارف غیردینی و مدد گرفتن از «موازنه متاملانه» که روش راولزی است، تقریر کرده. وی در باب نسبت میان دیانت و سیاست به فرآورده ها و نتایجی رسیده که مرحوم بازرگان نیز به همان نتایج رسیده است. بنابراین دو خاستگاه مختلف و دو نوع دین شناسی گوناگون، آن دو را به نتایجی کم و بیش یکسان رسانده؛ بازرگان و سروش بدین معنا در سیاست لیبرال هستند.

اما باید توجه داشت که مرحوم بازرگان در عرصه معرفت لیبرال نبود. همچنین در حوزه اقتصاد، چنانکه برخی از اقتصاددانان نظیر موسی غنی نژاد متذکر شده اند، بازرگان با ملی کردن بانک ها در اوایل انقلاب در پی خصوصی سازی اقتصادی نبود. هرچند مشی شخصی آن بزرگوار و اطرافیانش، جدی گرفتن اقتصاد خصوصی بود و رگه های پررنگ اقتصاد سوسیالیستی در ایشان یافت نمی شد. در بعد سیاسی، بازرگان متأخر به تفکیک نهاد دیانت از نهاد سیاست رسیده بود و از این حیث با سروش همداستان است. اما سروش در عرصه معرفت نیز با لیبرالیسم همدلی دارد. مقاله «مبانی تئوریک لیبرالیسم» در «رازدانی، روشنفکری و دینداری» و همچنین مقاله «رهایی از یقین و یقین به رهایی» که در «اخلاق خدایان» منتشر شده، نشان می دهد که سروش قصه شکاکیت و تو بودن حقیقت و دیریاب بودن معرفت در روزگار کنونی را بر گرفته و با لیبرالیسم معرفتی بر سر مهر است. فارغ از این مسئله، سویه سیاسی دین شناسی این دو روشنفکر مسلمان، قرابت های زیادی با هم دارد.